هو العلیم

ساعات و لحظات آخر حیات پیامبراکرم ١

حضرت علامه آیة اللَه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

امام شناسی، جلد 13

 بسم اللَه الرحمن الرحیم

شیخ کبیر، مفسّر عظیم صاحب «مجمع البیان»: امین الاسلام ابى‌ على فضل بن حسن طَبْرسى ـ قدّس اللَه نفسه ـ در کتاب نفیس و ممتّع خود «اِعلام الورى» گوید: علىّ بن ابیطالب‌ علیه السلام سر رسول خدا را در دامن خود گذارد. رسول خدا بیهوش شد و فاطمه با تمام وجود خود بدو روى آورده در سیمایش نگاه میکرد و ناله مینمود و میگریست و میگفت:

وَ أبْیضَ یسْتَسْقَى الْغَمَامَ بِوَجْهِهِ \*\*\* ثِمَالُ الْیتَامَى عِصْمَةٌ لِلأرَامِلِ

«او سپیدروئى است که از برکت سیماى او از ابر، باران طلب میشود. اوست ملاذ و پناه یتیمان، و حافظ و پاسدار بیوه‌ گان و ضعیفان.»

رسول خدا صلى اللَه علیه وآله چشمان خود را گشود و با آواز ضعیف و آرامى فرمود:

یا بُنَیةُ ! هَذَا قَوْلُ عَمّک أبِى طَالِبٍ، لَا تَقُولِیهِ! وَلَکنْ قُولِى: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡ﴾

«اى نور چشمم، دختركم! این سخن عمویت ابوطالب است، آن را مگو، ولیکن بگو: و نیست محمّد مگر فرستاده‌ اى از جانب خدا که پیش از وى فرستادگانى آمده‌ اند و گذشته ‌اند، پس اگر بمیرد و یاکشته شود آیا شما به همان جاهلیت و دوران بربریت پیش خود بازگشت میکنید‌؟ !»

## لحظات آخر عمر رسول خدا و وصیت به فاطمه علیها السلام

 فاطمه گریه‌ اى طولانى نمود. رسول خدا به او اشاره کرد که جلو بیا. فاطمه نزدیک پیامبر شد و رسول خدا با او در پنهانى رازى گفت که چهره ‌اش برافروخته و خوشحال شد.[[1]](#footnote-1) و در این حال که دست راست امیرالمؤمنین ‌علیه السلام در زیر حَنَک رسول خدا بود، رسول خدا جان داد و امیرالمؤمنین‌ علیه السلام نفس رسول ‌خدا را که بیرون آمد به سوى چهره خود برده و صورت خود را با آن مسح نمودند. و سپس جسد او را مستقیم و راست نموده و چشمانش را بهم نهادند، و اِزارش را بر رویش گستردند و مشغول امر تجهیزات از غسل و کفن او شدند .

چون از فاطمه علیها السلام پرسیدند: رسول خدا به تو چه گفت که غصّه‌ ات زدوده شد و خوشحال شدى؟! فاطمه گفت: پدرم به من خبر داد که: تو اوّلین کسى میباشى از اهل ‌بیت من که به من ملحق میشود و بعد از من مدّت زیادى عمر نخواهى کرد تا به من میرسى. این خبر رسول خدا بشارتى بود براى من که مرا خوشحال نمود.[[2]](#footnote-2)

در اینجا معلوم‌ است‌ که رسول ‌خدا نمی‌خواهد فاطمه را از حقیقت و مفاد آن‌ شعر راقى و عالى ابوطالب‌ علیه السلام منع کند. میخواهد بفهماند که روزگار خطیرى در پیش ‌دارى و به عقب برگشتگان از اسلام طبق این آیه تو را میکشند و حقّت و حقّ شوهرت را غصب میکنند و همه آنها به بربریت و جاهلیت بازمیگردند و تو و علىّ‌ بن ابیطالب از شاکرین هستید و ذیل آیه وَسَيجْزِى اللَه الشّاكرِينَ براى شما خواهد بود.

چگونه متصوّر است رسول خدا دخترش را از شعر یگانه حامى و مُعین و ناصرش در مکه منع کند در حالى که خودش وقتى که یاد این شعر أبوطالب نمود به قدرى فرحناک شد که از شدّت فرح خندید؟

## اشعار ابی طالب در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

علىّ ‌بن عیسى اِربلى درباب معجزات رسول خدا آورده است که: از جمله معجزات، آمدن باران است به دعاى رسول ‌اللَه‌ صلى اللَه علیه وآله در وقتى که اهل مدینه را خشکى رسید، و از وى طلب باران کردند و شکایت به سوى او بردند. آن حضرت دعا فرمود، باران آمد به حدّى که ترسیدند خانه‌ هایشان خراب شود.

دوباره از او خواستند تا دعا کند و باران بایستد. آن حضرت به خدا عرض کرد:

اللَهمّ حَوَالَینا وَ لَا عَلَینَا. فَاسْتَدارَ حَتّى صَارَ کالإکلِیلِ وَ الشّمْسُ طَالِعَةٌ فِى الْمَدِینَةِ، وَ الْمَطَرُ یجِى‌ءُ عَلَىَ مَا حَوْلَهَا . یرَى ذَلِک مُؤمِنُهُمْ وَ کافِرُهُمْ.

 «بار پروردگارا، این باران بر اطراف ما ببارد نه برما. در این حال ابرها کنار رفتند و به صورت دائره‌ اى شکل همچون تاجْ اطراف مدینه را إحاطه کردند، و در مدینه خورشید درخشان بود، و در حومه مدینه باران میبارید. و این داستان را مؤمن و کافر مشاهده نمودند.»

در این حال رسول ‌خدا خندید و گفت لِلّهِ دَرّ أبِى طَالِبٍ لَوْ کانَ حَیاً قَرّتْ عَینَاهُ.

«خدا رحمتش را بر ابوطالب بریزد، اگر زنده بود چشمانش خنک و روشن میشد.»

 امیرالمؤمنین علىّ بن ابیطالب‌ علیه السلام برخاست و گفت: یا رسول اللَه! گویا مراد تو این شعر ابوطالب بوده است:

وَ أبْیضَ یسْتَسْقَى الْغَمَامَ بِوَجْهِهِ \*\*\* ثِمَالُ الْیتَامَى عِصْمَةٌ لِلأرَامِلِ

یطُوفُ بِهِ الْهُلاّک مِنْ آلِ هَاشِمٍ \*\*\* فَهُمْ عِنْدَهُ فِى نِعْمَةٍ وَ فَوَاضِل[[3]](#footnote-3)

«او سپیدروئى است که از برکت سیماى او از أبرها طلب باران میشود و اوست پناه و ملجأ یتیمان و پاسدار و محافظ ضعیفان و مستمندان و بیوه‌ گان. تمام آل هاشم از مردمان مستمند و از دست رفته به گرداگرد وجود او دور مى‌زنند، و از ناحیه برکات او از نعمت‌ها و بهره ‌هاى سرشار متمتّع میگردند.»

بخارى در «صحیح» خود از عبداللَه بن عمر تخریج کرده است که او گفت: چه بسا از اوقات به یاد می ‌آورم گفتار ابوطالب را در حالى که من نظر میکردم به چهره رسول خدا صلى اللَه علیه وآله که بر فراز منبر باران میطلبید و هنوز از منبر فرود نیامده بود که از ناودانهاى مدینه از هر سو، آب فراوان میریخت‌:

 وَ أبْیضَ یسْتَسْقَى الْغَمَامَ [[4]](#footnote-4)بِوَجْهِهِ \*\*\* ثِمَالُ الْیتَامَى عِصْمَةٌ لِلأرَامِلِ[[5]](#footnote-5)

و بیهقى در «دلائل النّبوّة» از انس روایت کرده است که: یک مرد أعرابى به حضور رسول خدا آمده و گفت: مَا لَنَا بَعِیرٌ ینَطّ[[6]](#footnote-6) وَ لَا صبِىّ یصِیحُ «دیگر از شدّت خشکسالى در میان ما شترى نمانده است که بتواند به صحرا رود و کودکى نمانده است که گریه و صدا کند.»

رسول خدا صلى اللَه علیه وآله برمنبر بالا رفتند و دست هاى خود را بلند نموده، عرضه داشتند :

 اللَهمّ اسْقِنَا غَیثاً مُغِیثاً، مَرِیاً مَرِیعاً، غَدَقاً طَبَقاً،عاجِلاً غَیرَ رَابِثٍ[[7]](#footnote-7)، نَافِعاً غَیرَ ضَارّ!

 «بار خدایا! باران عامّ و شامل خود را برما ببار که ما را سیراب کند، باران فراوان و حاصل دهنده آباد کننده، سرشار و شیرین، فراگیر و گسترده، فورى و بدون درنگ، و سودمند بدون ضرر.»

هنوز رسول خدا دستهاى بالا برده خود را تا گردن خود پائین نیاورده بود که ابرهاى پشت سر هم در آسمان پیدا شدند و چنان بارانى آمد که آمدند و با ضَجّه و التماس میگفتند : الغَرَقَ الغَرَقَ «در سیلاب آب غرق خواهیم شد.»

رسول خدا صلى اللَه علیه وآله به طورى خندید که دندانهاى کرسى ‌اش ظاهر شد و فرمود:

 لِلّهِ دَرّ أبِى‌طَالِبٍ لَوْ کانَ حَیاً قَرّتْ عَینَاهُ. مَنْ ینْشِدُنَا قَوْلَهُ؟!

 «خداوند رحمت سرشار و فائض خود را بر أبوطالب بریزد، اگر زنده بود دو چشمانش روشن میشد‌ . کیست که اینک سخن او را براى ما انشاد کند؟!»

على ‌علیه السلام برخاست و گفت: یا رسول اللَه! گویا شما منظورتان این اشعار اوست که میگوید :

 وَ أبْیضَ یسْتَسْقَى الْغَمَامَ بِوَجْهِهِ \*\* ثِمَالُ الْیتَامَى عِصْمَةٌ لِلأرَامِلِ

یلُوذُ بِهِ الْهُلاّک مِنْ آلِ‌هَاشِمٍ \*\* فَهُمْ عِنْدَهُ فِى نِعْمَةٍ وَ فَوَاضِل[[8]](#footnote-8)

 و نیز سیوطى گوید: این بیت از قصیده أبوطالب است که رسول خدا صلى اللَه علیه وآله را در آن مدح میکند‌، و دشمنى و عداوت قریش را با او توصیف میکند، و أوّل آن این است:

 و لَمّا رَأیتُ الْقَوْمَ لَا وُدّ فِیهِمُ \*\* وَ قَدْ قَطَعُوا کلّ الْعُرَى وَ الْوَسَائِلِ

«و چون من دیدم که در میان قبیله قریش و اولاد عبدمناف یک نفر نیست که با محمّد دوست یگانه باشد و قریش تمام دستاویزهاى یگانگى را بریده‌ اند و جمیع اسباب اتّصال و پیوند را گسیخته ‌اند...»

تا مى‌رسد به این ابیات که مى‌گوید:

 کذَبْتُمْ وَ بَیتِ اللَه نُبْزِى مُحَمّداً \*\* وَ لَمّا نُطَاعَنْ حَوْلَهُ وَ نُنَاضَلِ

وَ نُسْلِمُهُ حَتّى نُصَرّعَ حَوْلَهُ \*\* وَ نَذْهَلَ عَنْ أبْنَائِنَا وَ الْحَلَائِلِ

«سوگند به بیت ‌اللَه الحرام که شما دروغ میگوئید که بتوانید ما را وادار کنید که محمّد را مقهور و ذلیل نموده و ما براى حفظ و مصونیت او با تیرهاى خود پیوسته گرداگرد او نگردیده و تیر و نیزه نزنیم و با تیرها و کمانهاى خود به دفاع برنیامده و آنچه را که در ترکش داریم به سوى شما پرتاب ننمائیم!»

و دروغ میگوئید که بتوانید ما را مجبور کنید که او را به شما تسلیم نمائیم و ما براى پاسدارى و نگهدارى او آغشته به خون در خاک نیفتیم، و فرزندان و زنهاى خود را در راه او فراموش ننمائیم!»

تا میرسد به این بیت که میگوید‌:

 و مَا تَرْک قَوْمٍ لَا أبَا لَک سَیداً \*\* یحُوطُ الذّمَارَ فِى مِکرّ وَ نَائِلِ[[9]](#footnote-9)

«اى بى ‌پدران! سبب آن چیست که قومى و گروهى سید و سالار خود را ترک کرده ‌اند؟ سید و سالارى مثل محمّد که پیوسته متعهّد در حمایت و حفظ حقوق ذوى الحقوق و ذوى ‌الحمایت است، در مرّات عدیده و کرّات کثیره، در کارهاى معروف و پسندیده؟!»

و علاّمه امینى پس از دو بیت : وَ أبْیض، وَ یلُوذُ بِهِ الْهُلاّک این بیت را هم اضافه دارد:

و مِیزَانُ عَدْلٍ لَا یخِیسُ شَعِیرَةً \*\* وَ وَزّانُ صِدْقٍ وَزْنُهُ غَیرُ هَائِلِ[[10]](#footnote-10)

 «محمّد ترازوى عدلى است که به قدر وزن یک دانه جو انحراف ندارد و میزانگر راستینى است که وزن او صحیح بوده و به هیچ‌ وجه در آن جاى نگرانى نیست.»

از این مطالب روشن میشود‌ که رسول خدا صلى اللَه علیه وآله به حضرت أبوطالب کمال علاقه را داشته است، و به شعرش کمال توجّه و عنایت را داشته است، اما در این وهله و مرحله خطیر، رسول خدا در بستر مرگ وقایعى را مشاهده میکند که به قدرى نگران کننده است که شعر أبوطالب فراموش میشود.[[11]](#footnote-11)

آیا خطرى از آن بالاتر متصوّر است که به رسول خدا نسبت هذیان و یاوه‌ گوئى دهند؟ و براى ریاست و زعامت بر مسلمین، ولىّ والاى دین: علىّ مرتضى سیدالوصیین را که یکى از دو ثقل است، خانه‌ نشین کنند؟ و چون رسول خدا کتف و دوات میخواهد تا امر على را محکم کند، و وصایتش را ـ گذشته از خطبه ‌ها و خطابه‌ هاى شفاهى ـ اینک با دستور أکید کتباً به مردم اعلان نماید، او را منسوب به یاوه سرائى و هذیان گوئى نمایند؟ و با بلند کردن صدا به کفَانَا کتَابُ اللَه و ایجاد مغلطه و هیاهو و اضطراب، جنجال به راه اندازند؟ و رسول خدا را آزرده و دل‌شکسته نمایند، تا در پى بیست و سه سال تحمّل نبوّت الآن با یک دنیا غم و غصّه، و اندوه و حُزن رخت از جهان بربندد؟

## امر رسول خدا به سد ابواب و آوردن کاغذ و قلم برای نوشتن وصیت

میرخواند که خود سنّى مذهب است در کتاب «روضَةُ الصّفا» آورده است که: اُمّ‌سَلَمَة گوید که: رسول اللَه در حین مرض ، عِصابه ‌اى بر سر مبارک بسته، بر بالاى منبر رفت و نخست جهت شهداى احد آمرزش طلبید، بعد از آن فرمان داد که أبواب بیوت أصحاب را که به طرف مسجد مفتوح بود مسدود گردانند، الاّ دَرِ خانه على. و فرمود که: مرا از صحبت او گریز نیست و او را از صحبت من.

عمر گفت: یا رسول اللَه! مرا رخصت فرماى تا آن مقدار سوراخى بگذارم که برون آمدن تو را از خانه به مسجد از آن شکاف ببینم!

حضرت تجویز این معنى نفرمود. یکى از یاران گفت: یا رسول اللَه! مراد به فتح أبواب چه بود؟! و سبب مسدود ساختن آنها چیست؟!

پیغمبر فرمود که: نه گشادن به فرمان من بود و نه بستن.

(تا آنکه گوید:) علماء سیر روایت کرده ‌اند که: در زمانى که مرض رسول ‌اللَه اشتداد یافت و أصحاب در حجره همایون او مجتمع بودند فرمود که: دوات و صحیفه را بیاورید تا از جهت شما چیزى بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید. ایشان اختلاف کردند. بعضى گفتند که آنچه فرموده بدان عمل باید کرد، و برخى گفتند که: آیا این سخنان مثل آن سخنانى است که در شدّت مرض گویند، یا از سرجدّ میگوید؟ عمر گفت: درد و ألَم بر رسول اللَه مستولى شده و قرآن در میان ماست که ما را پسندیده است. و جمعى با عمر در این باب اتفاق کردند و زمره‌اى بر مخالفت اصرار نمودند و گفتند: آنچه فرمود حاضر باید کرد؛ و مهمّ به خصومت و نزاع انجامیده، در مجلس همایون اصوات مرتفع شده و اختلاف از حد اعتدل تجاوز نمود.

پس حضرت مقدس نبوى‌ صلى اللَه علیه وآله فرمود که: برخیزید از پیش من که لایق نیست منازعت در حضور هیچ پیغمبرى! و معذلک گفت: سه وصیت میکنم شما را: یکى آنکه مشرکان را از جزیره عرب إخراج کنید! دیگر آنکه وفود عرب که نزد شما آیند، ایشان را جوایز و صِلات بدهید چنانچه من به آن جماعت میدادم.

سلیمان این حکایت را از سعید بن جبیر روایت کرده و میگوید: نمیدانم‌ که وصیت سیم را سعیدبن جبیر مصلحت گفتن ندید، یا آنکه گفت و عَناکب نسیان در خاطر من تنید؟

ابن ‌عبّاس گوید: مصیبت عظیم آن بود که بعضى از أصحاب نگذاشتند که رسول ‌اللَه وصیت نامه نویسد.[[12]](#footnote-12) (تا آنکه گوید:)

أمیرالمؤمنین على ‌علیه السلام گوید که: پیغمبر در مرض موت وصیت فرمود و چون از آن امر فارغ گشت سوره اِذَا جَاءَ نَصْرُاللَه نازل شد. گفتم: یا رَسُولَ اللَه! این وصیت به وصیت وداع کنندگان مینماید‌!

فرمود: آرى اى على! دل من از این عالم به تنگ آمده. آنگاه تکیه کرده، لحظه ‌اى چشم بر هم نهاد و چون بیدار شد گفت: اى جبرئیل! مرا دریاب و به وعده‌ اى که نموده ‌اى وفا نماى ! بعد از آن مرا پیش خود طلبید و سر مبارک برکنار من نهاد و رنگ رخسار همایونش متغیر گشت، و جَبین مُبینش غرق عرق شد.

## حزن و اندوه فاطمه علیها السلام در رحلت پدر

فاطمه که این حالت مشاهده کرد از بى‌ طاقتى برجست، و دست حسن و حسین گرفته افغان برآورد که: یا أبَتَاهْ بعد از این برحال دختر تو فاطمه نظرِ مرحمت که اندازد؟! و به تیمار فرزندان تو حسن و حسین که پردازد؟! و به صیانت طبقات اُمم که از أطراف آفاق بیایند که اهتمام نماید؟! یا أبَتَاه جان من فداى تو باد! واى بر گوش من که گفتار شیرین تو را نشنود و چشم من رخسار رنگین تو را نبیند!

حضرت مقدس نبوى‌ صلى اللَه علیه وآله چون نوحه و زارى فاطمه را شنید، دیده‌ ها بگشاد و او را نزد خود آواز داد، دست مبارک برسینه فرزند ارجمند خود نهاده فرمود: بارخدایا، فاطمه را صبرى کرامت فرماى! بعد از آن فرمود: اى فاطمه بشارت باد تو را که پیش از همه به من خواهى پیوست!

على‌ علیه السلام گوید: گفتم که: فاطمه خاموش باش و نمک بر جراحت رسول اللَه مپاش! آن سرور فرمود که: بگذار آب چشم خود بر پدر خویش بریزد! بعد از آن دیده ‌هاى خسته بر هم نهاد. فاطمه با حسن و حسین گفت: برخیزید و پیش پدر مهربان خویش آئید! شاید که شما را نصیحتى کند که موجب آرام دل شما شود. و دو قرّة العین به قول مادر نزد رسول‌ اللَه آمدند، حسن گفت: اى پدر مصابرت بر مفارقت تو چگونه توان نمود؟! و راز خاطر پریشان پیش که توان گشود؟! و بعد از تو به مراسم مهربانى من و برادر و پدرم که پردازد؟!...

علىّ ‌بن أبیطالب گوید که: من از بی ‌طاقتى گریان شدم...[[13]](#footnote-13)

رسول خدا به عائشه فرمود که: اى عائشه بر شما باد که کنج خانه ‌هاى خویش بنشینید، و دست در عروة الوثقى صبر و ستر و صیانت زنید چنانچه حق تعالى مى‌فرماید: ﴿وَ قَرْنَ فِى بُيوتِكنّ﴾[[14]](#footnote-14) « و در خانه ‌هاى خود مستقر باشید!»

این سخن گفته، چنان گریست که از آب دیده آن حضرت آتش مصیبت در کانون همگان اشتعال یافت . اُمّ سَلِمَه گفت: چون مجموع جرایم تو مغفور است، سبب این گریه از چیست؟!

فرمود: إنّمَا بَکیتُ رَحْمَةً لِاُمّتِى ؛ یعنى گریه من جز براى اُمّت نیست، بعد از آن فاطمه را بشارت داد. فاطمه پرسید که: در روز فَزَع أکبَر تو را کجا یابم؟! آن حضرت جواب داد که: بر در جنّت در زیر لواء الْحَمْد مرا دریابى، در آن زمان که من از رحمت رحمن به استغفار جرایم اُمّتان مشغول باشم...

عِزرائیل به صورت أعرابى به در حجره همایون رسول ‌اللَه به ایستاد و گفت: السّلامُ عَلَیک یا أهْلَ بَیتِ االنّبُوّةِ و مَوْضِعَ الرّسَالَةِ! رخصت می‌فرمائید که درآئیم که رحمت خدا بر شما باد؟!

در آن حین فاطمه زهراء بر بالین آن حضرت نشسته، جواب داد که: رسول اللَه به حال خود مشغول است و اکنون ملاقات با او میسّر نیست.

بار دیگر مَلَک الموت رخصت طلبیده جواب أوّل شنید. در بار سیم آواز خویش چنان بلند برداشت و رخصت طلبید که هر که در منزل مقدّس بود از هیبت آن بر خویش بلرزید.

در آن أثناء حضرت رسالت ‌صلى اللَه علیه وآله که بیهوش شده بود، به حال خود بازآمده، چشمهاى مبارک باز کرده استفسار نمود که: چه میشود‌؟! صورت واقعه معروض داشتند. فرمود که: اى فاطمه! دانستى که با که سخن میکردى؟! جواب داد که: اللَه وَ رَسُولُهُ أعْلَمُ.

فرمود که: این مَلَک الموت است هادِمُ اللّذّات است و قاطع آرزوها و متمنّیات است، مفرّق جماعات، بیوه کننده زنان و یتیم سازنده فرزندان.

فاطمه که این حدیث استماع نمود گفت: یا مَدِینَتَاهْ! خَرِبَتِ المَدِینَةُ «اى واى بر شهر مدینه؛ شهر مدینه خراب شد.»

آنگاه رسول خدا دست فاطمه را گرفته بر سینه مبارک خویش ضمّ نمود، و زمانى ممتدّ چشمهاى خود نگشود چنانچه حاضران تصوّر کردند که مرغ روحش بر فراز کنگره عرش پرواز نموده. فاطمه سر در پیش گوش آن سرور برده گفت: یا أبْتَاهْ! هیچ جوابى نشنید. گفت: جان من فداى تو باد! به حال من نظر کن و یک سخن با من بگوى!

حضرت مقدّس نبوى چشمها باز کرده فرمود: اى دختر من! گریه را موقوف دار که حَمَله عرش بر بُکاء تو میگریند‌ و به دست خود قطرات عبرات از رخسار آن فرزند ارجمند پاک کرد و در تسکین خاطر فاطمه زهراء کوشیده او را بشارتها داد و گفت: بارخدایا وى را در فرقت من صبر کرامت فرماى! و با وى گفت: چون روح مرا قبض کنند بگوى: ﴿إنّا لِلّهِ و إنّا إلْيهِ راجِعُونَ﴾ اى فاطمه هر مصیبتى که به کسى رسد در برابر آن عوضى خواهد یافت.

فاطمه گفت: یا رسول ‌اللَه! کدام کس و کدام چیز تو را عوض تواند بود؟! بعد از آن، حضرت باز دیده‌ هاى مبارک بر هم نهاده، فاطمه گفت: وَاکرْبَاهْ! رسول اللَه فرمود که: هیچ کرْب و غم بعد از این بر پدر تو نخواهد بود. یعنى اندوه و پریشانى که بر افراد انسان روى مینماید به واسطه تعلّقات جسمانى است و اکنون قطع علایق بشریت دست داد، نداى ﴿اِرْجِعِى إلَى رَبّك رَاضِيةً مرضية﴾ به گوش جان رسید. جان نازنین به جوار رحمت ربّ العالمین خواهد شتافت. همه رَوْح و ریحان و جنّت و نعیم مشاهده گشت، هیچ حسرت و اندوه و ألَمْ باقى نخواهد ماند.[[15]](#footnote-15)

میرخواند مطلب را دنبال میکند تا میرسد‌ به اینجا که: چون رسول خدا را دفن کردند و جمله یاران از سر خاک برگشتند نخست به در خانه فاطمه زهرا علیها السلام آمده، شرائط تعزیت بجاى آوردند.

قرّةالعین رسول‌ اللَه از ایشان پرسید که: پیغمبر را دفن ‌کردید؟! جواب‌ دادند که: آرى! فرمود که: چون از دل خود رخصت یافتید که خاک بر آن حضرت پاشیدید؟! آخر او نَبِىّ ‌الرّحْمَة بود! گفتند: اى دختر رسول خداى! خاطر ما نیز از این صورت ملول و محزون است، اما نسبت به حکم بارى سبحانه و تعالى جز انقیاد أمر تصوّر نمیگردد.

و در «مَقْصَد أقْصَى» مذکور است که: فاطمه هر ساعت در روى حسن و حسین نگاه میکرد‌ و بر یتیمى خود و نامرادى فرزندان خویش ناله و آه میکرد، به طورى که آتش از دل خویش می انگیخت و خون دل از دیده مردم میریخت، همه أحباب و أصحاب به موافقت ایشان می ‌گریستند و در مخاطبه خواجه کاینات و خلاصه موجودات این أبیات می ‌خواندند:

اى‌ خواجه! زین‌ شکسته‌ دلان‌ تاچه‌ دیده‌اى \*\*\* کز ما رمیده جاى دگر آرمیده‌اى؟

نشناختیم قدر تو اى سایه خداى \*\*\* ان روى سایه از سر ما درکشیده‌اى

این تنگناى فرش چو در خور تو نبود \*\*\* تو مرغ آشیانه قدسى! غریب نیست

بى بدرقه به کوى وصالش گذشته‌اى \*\*\* بى‌واسطه به حضرت خاصش رسیده‌اى

تو مرغ آشیانه قدسى! غریب نیست \*\*\* گرباز ازین قفس سوى گلشن پریده‌اى

ما را شمامه‌اى بفرست اى گل اُمید \*\*\* زان شمّه کز ریاض حقایق شنیده‌اى

در کام جان تشنه‌دلان جرعه‌اى بریز \*\*\* زان خمرِ بى‌خمار که از حقّ چشیده‌اى[[16]](#footnote-16)

## اهمیت مقام ولایت و جانشینی رسول خدا

بارى گرفتارى و شدّت حال رسول خدا در مرض مرگ، عمده به واسطه رحمتى بود که بر مسلمین داشته و اُمّت را بدون حامى و سرپرست میدیده و نقشه‌ هاى از پیش طرح شده براى به عُزلت درآوردن و خانه‌ نشین نمودن أمیرالمؤمنین ‌علیه السلام و بدون إمام و ولى گذاردن امّت را خوب ادراک میکرده و میدانسته است.

پیامبر مانند آفتابِ روشن ملاحظه مینموده است که: بقاء و پاسدارى نبوّت خویشتن و برقرارى و استحکام قرآن فقط منوط و مربوط به وجود علىّ ‌بن‌ابیطالب است، و اینک سران و سرشناسان با نقشه‌هاى مرموز کمر بسته‌ اند تا این درخت را از ریشه برکنند و خود در مقام و مسند امامت بنشینند. و واى به حال اُمّت بخت برگشته اگر شخص غیر بصیر و مطّلع، زمام امورشان را به دست گیرد، و در این گلستان نور و وحدت و عرفان و معرفت بخواهد زاغ و زغن برشاخسار بلبل قرار گیرد و طوطى شکرخاى بوستان علم و درایت و بصیرت در کنج قفس با بال و پر شکسته زندانى گردد، و جلاّدان و صیادان تیغ بر کف به نام یار و حامى و معین و ناصح و دلسوز و حمیم بر أریکه امر و نهى و حکومت تکیه زده و نبوّت را به حکومت و ریاست ظاهرى تبدیل کنند.

أبوبکر و عُمَر و عُثْمان و عُبَیدة بن جَرّاح و مُغِیرَة بن شُعْبَة و اُسَیدبن حُضَیر و خالدبن ولید و قُنفذبن عُمیر و سالم مولى أبى‌حذیفه از أفراد معروفى بوده‌اند که براى درهم کوبیدن نور ولایت، دیوانه‌ وار سر از پا نشناختند.[[17]](#footnote-17)

1. بخارى در «صحیح» خود، طبع بولاق ج ٦ باب مرض النبى از کتاب النبى ص ١٠ با سند خود از عائشه روایت مى‌کند که پیغمبر اکرم‌صلى اللَه علیه وآله در آن مرضى که به رحلتش انجامید فاطمه‌علیها السلام را به نزد خود خواست و با او در پنهانى راز گفت. فاطمه گریه کرد، و سپس او را خواند و با او در پنهانى راز گفت، و فاطمه‌علیها السلام خندید، وما از فاطمه علّتش را جویا شدیم. فاطمه گفت: پیامبر به من در پنهانى گفت من در این مرض مى‌میرم و من گریه کردم و سپس به من در پنهانى گفت: من اوّلین کسى هستم از اهل بیت او که به دنبال او مى‌روم و من خندیدم. [↑](#footnote-ref-1)
2. إعلام الورى بأعلام الهدى» ص.١٤٣ و این داستان را نیز شیخ مفید در «ارشاد» طبع حروفى اسلامیه سنه ١٣٦٤، در ص ١٧٣ ذکر نموده است. و ابن سعد در «طبقات» ج‌٢، ص‌١٩٣، با سند خود از ابن عباس آورده است که چون سوره إذا جاء نصراللَه و الفتح نازل شد رسول اللَه‌صلى اللَه علیه وآله فاطمه راطلب کردند و به او گفتند خبر مرگ من به من داده شده است. فاطمه مى‌گوید: من گریه کردم، رسول خدا فرمود: گریه مکن چون تو اولین کسى هستى که به من ملحق مى‌شوى! فاطمه مى‌گوید: من خندیدم و رسول‌اللَه فرمود: «اذا جاء نصر اللَه و الفتح» و جاء اهل الیمن وَ هُم أرقّ أفئدة و الایمانُ یمانٍ، و الحکمة یمانیةٌ. «زمانى که نصرت و ظفر خداوند بیاید...» و در این حال اهل یمن بیایند که ایشان داراى عواطف لطیف هستند و ایمان از مردم یمن است و حکمت از ناحیه یمن مى‌باشد «تو حاضر براى ارتحال به سوى خدایت باش، و با حمد و ستایش پروردگارت تسبیح گوى که حقّاً او بسیار قبول کننده توبه و رجعت به سوى اوست.» [↑](#footnote-ref-2)
3. کشف الغمّة» طبع سنگى، ص.٩ [↑](#footnote-ref-3)
4. در «جامع الشواهد» گوید: غمام منصوب است به نزع خافض. یعنى من الغمام ـ انتهى. و بنابراین بوجهه نائب فاعل براى فعل مجهول یستسقى خواهد شد. [↑](#footnote-ref-4)
5. شرح شواهد المغنى» جلال الدین سیوطى، ج‌١، ص.٣٩٨ باید دانست که ابن‌هشام صاحب کتاب «مغنى اللبیب» این بیت را در مغنى در باب اوّل حرف رُبّ آورده است و گفته است که: و أبیضَ در اینجا مجرور است به ربّ محذوف یعنى و ربّ ابیض. و ربّ در اینجا به معناى تقلیل است. و برهمین نهج در «جامع الشواهد» این بیت را با ضمیمه دو بیت ذکر کرده است. امّا سیوطى در «شرح شواهد مغنى» گوید: أبیض در اینجا منصوب است بنابر عطف بر گفتار سَیداً و مجرور نیست به ربّ محذوف، و واو در اینجا واو عطف است نه واو ربّ. و از کسانى که متوجه این امر شده‌اند یکى دمامینى است و یکى ابن‌حجر در شرح بخارى ـ (انتهى). أقول: این کلام وقتى تمام است که سیداً در بیتِ قبل از بیت و أبیض بوده باشد و اما بنا بر فرض بعد بودن همان‌طور که از عبارات سیوطى پیداست تمام نیست. [↑](#footnote-ref-5)
6. در «أمالى» مفید: یئطّ است، و أطّ الإبل: حنّت. یعنى ناله کرد. [↑](#footnote-ref-6)
7. در «أمالى» مفید: غیر رائث است، و راث: أبطأ. یعنى تأخیر کرد. [↑](#footnote-ref-7)
8. شرح شواهد المغنى» سیوطى، ج ١، ص.٣٩٨ [↑](#footnote-ref-8)
9. شرح شواهد المغنى» سیوطى، ج ١، ص ٣٩٥ تا ص.٣٩٨ [↑](#footnote-ref-9)
10. الغدیر» ج‌٧، ص ٣٤٦ از «شرح صحیح بخارى» قسطلانى، ج ٢، ص ٢٢٧، و المواهب اللّدنّیة» ج‌١، ص ٤٨، و «الخصائص الکبرى» ج‌١، ص ٨٦ و ١٢٤، و «شرح بهجة المحافل» ج‌١، ص ١١٩، و «السیرة الحلبیة» ج‌١، ص ١٢٥، و «السیرة النبویة» زینى دحلان در حاشیه حلبیه، ج‌١، ص ٨٧، و «طلبة الطالب» ص.٤٢ [↑](#footnote-ref-10)
11. و شاهد و دلیل روشن بر آنکه منظور حضرت رسول‌اکرم‌صلى اللَه علیه وآله از نخواندن شعر ابوطالب و خواندن این آیه، عطف توجّه مسلمین را به ارتداد و کفر صحابه ریاست طلب بوده است، آنست که در قرآن کریم آیات بسیارى در مقام و شأن و عظمت پیغمبر و مؤمنین واقعى وارد شده است مثل آیه ٢٩، از سوره ٤٨: فتح: محمّدٌ رسول اللَه و الّذین معه أشداء على الکفّار رُحَمَاءُ بینهم تَرَیهِمِ رُکعاً سُجّداً یبتغون فضلاً من اللَه و رضواناً سیماهم فى وجوههم من أثر السّجود ـ تا آخر آیه، و مثل آیه ٢ از سوره ٤٧: محمدصلى اللَه علیه وآله: والذین آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بما نزّل على محمّد و هو الحقّ من ربّهم کفّرعنهم سَیئَاتهم و أصلح بالَهم. در این صورت چه داعى براى رسول خدا بود که از خواندن این آیات صرف نظر کند و آیه‌اى را که دلالت بر ارتداد و کفر اصحاب پس از رحلت خود مى‌کند، بخواند؟ [↑](#footnote-ref-11)
12. تمام مطالب میرخواند را در اینجا که در «روضة الصفا» است خواند میر در «حبیب السّیر» ج‌١، ص ٤١٩ آورده است. و نیز گوید: عقیده علماى شیعه آن است که سبب عدم رضاى اصحاب به تحریر آن کتاب، آن بود که رسول‌صلى اللَه علیه وآله مى‌خواست که در باب ولایت امیرالمؤمنین علىـ کرّم اللَه وجهه ـ وصیت نامه‌اى قلمى گرداند و این دو بیت که در «کشف الغمّة» ثبت شده مشعر به این معنى است. شعر

أوصى النّبىّ فقال قائلهم                         قد ضلّ یهجر سید البشر

وادى أبابکر اَصاب و لم                           یهجر و قد أوصى إلى عمر [↑](#footnote-ref-12)
13. سلیم بن قیس در کتاب خود طبع سوّم نجف ص ٢١٣ از ابن عبّاس آورده است که از على‌علیه السلام حدیثى شنیدم که معنى و مفادش را نفهمیدم. شنیدم که مى‌گفت: ان رسول اللَه أسَرّ إلَىّ فى مرضه و عَلّمنى مفتاح ألف باب من العلم یفتح کلّ باب ألف باب. و إنّى لجالس بذى‌قار فى فسطاط عَلِىّ و قد بعث الحسن و عَمّاراً یستنفران النّاس اذ أقبل علىّ‌علیه السلام فقال: یابن عباس! یقْدم علیک الحَسَن و معه أحد عشر ألف رجل غیر رجل او رجلین. فقلت فى نفسى: إن کان کما قال فهو من تلک الألف باب. فلمّا أظلّنا الحسن بذلک الجند استقبلتُ الحسن، فقلت لکاتب الجیش الذّى معه أسماؤهم: کم رجل معکم؟ فقال: أحد عشر ألف رجل غیر رجل او رجلین.

«رسول خداصلى اللَه علیه وآله در مرض خود با من به پنهانى راز گفت و هزار باب علم بر من گشود که از هر یک آنها هزار باب گشوده مى‌شود. من در ذى قار در خیمه على نشسته بودم و این هنگامى بود که حسن و عمّار را فرستاده بود تامردم را براى جنگ با معاویه حرکت دهند. در این حال على آمد و گفت: اى ابن عبّاس! حسن اینک بر تو وارد مى‌شود و با او یازده هزار مرد غیر از یکى یا دو نفر مى‌باشد. من با خود گفتم: این جیش اگر طبق سخن او باشد، بدون شک از همان هزار باب از علم است. چون حسن با آن سپاه وارد شد من به استقبالش رفتم و از لشگرنویس که مأمور نوشتن اسامى سپاه بود پرسیدم چند تن با شماست؟! گفت: یازده هزار نفر غیر از یکى یا دو نفر.» [↑](#footnote-ref-13)
14. آیه ٣٣ از سوره ٣٣: أحزاب: و قَرْنَ فِى بیوتکنّ و لاتَبَرّجْنَ تبرّج الجاهلیة الاُولى. «و در خانه‌هاى خود متمکن و مستقر گردید و مانند دوران جاهلیت با خود آرایى بیرون مشوید.» این آیه خطاب به زنهاى رسول خداصلى اللَه علیه وآله است و رسول خدا با نصیحت به عائشه اشاره مى‌فرماید که تو را با جنگ جَمَل و شتر سوارى در میدان جنگ به عنوان سر کرده سپاه چکار؟! اى زن در خانه خود بنشین و بر اساس شهوت و حبّ ریاست و کینه دیرینه با على‌علیه السلام از قعر خانه خود بیرون مشو! [↑](#footnote-ref-14)
15. بیان علامه سید شرف الدین در فضیلت حضرت زهرا (ع)

آیة اللَه سید شرف الدّین عاملى در کتاب ارزشمند خود «النصّ و الاجتهاد» طبع دوم ص‌٩٣ تا ص ٩٥ در متن و تعلیقه مطالبى آورده است که حاصلش این است: أوّلاً فاطمه زهراء سلام‌اللَه علیها هموزن و هم مقام حضرت مریم دختر عمران است به دلالت نصوص صریحه در اخبار متظافره صحیحه، از جمله روایتى است که ابن عبدالبر در «استیعاب» و غیر او از اعلام صاحب نظران عامّه آورده‌اند که رسول خداصلى اللَه علیه وآله به دیدن فاطمه‌علیها السلام در حالى که فاطمه مریض بود به عیادت رفت و فرمود: اى نور چشم من! اى دخترک من! حالت چطور است؟! فاطمه گفت: دردناکم و علاوه طعامى ندارم که بخورم. رسول خدا فرمود: اى دخترکم! آیا راضى نیستى که سیده و سرور و سالار زنان جهانیان باشى؟! گفت: اى پدر جان! پس مریم بنت عمران کجاست؟! فرمود او سید و سالار زنان عالم خود است و تو سید و سرور زنان عالم خودت هستى! آگاه باش که من تو را به شوهرى دادم که او سید و سالار است در دنیا و آخرت ـ تا آخر روایت. ثانیاً فاطمه سلام اللَه علیها از مریم افضل است و افضلیت او بر مریم نزد أئمه عترت طاهره و اولیاء آنها چه از امامیه و غیر امامیه مسلّم است. و بر افضلیت وى بر سایر زنان حتى سیده مریم بسیارى از محقّقین اهل سنّت و جماعت تصریح کرده‌اند مانند تقى سبکى، و جلال سیوطى، و بدر، و زرکشى، و تقى مقریزى، و ابن أبى داود، و مناوى بنابر آنچه علّامه نبهانى در کتاب «الشرف المؤبّد» در فضایل زهراء ص ٥٩ آورده است. ثالثاً فاطمه و مریم و خدیجه و آسیة افضل زنان اهل بهشتند. و این خبر را امام أحمد از حدیث ابن‌عبّاس در ص ٢٩٣ از ج‌١ «مسند» خود آورده و أبو داود در ترجمه خدیجه از «استیعاب» و قاسم بن محمّد در ترجمه زهراء ایضاً از «استیعاب» روایت نموده است رابعاً فاطمه و آن سه زن بزرگوار سیده و بهترین زنان جهانیان هستند. این خبر را ابوداود در ترجمه خدیجه با اسناد خود به انس در «استیعاب» آورده است. و عبدالوارث بن سفیان در ترجمه زهراء و خدیجه ایضاً در «استیعاب» روایت کرده است. خامساً فاطمه سیده زنان مؤمنین و یا سیده زنان این امّت است. و این خبر را بخارى در ص ٦٤ از جزء ٤ از «صحیح» خود و مسلم در باب فضایل زهراء از جزء دوم از «صحیح» خود، و ترمذى در «صحیح» خود، و صاحب «جمع بین صحیحین» و صاحب «جمع بین صحاح ستّه» و امام أحمد از حدیث زهراء ص ٢٨٢ از جزء ششم از «مسند» خود، و ابن عبدالبرّ در ترجمه زهراء از «استیعاب» خود، و محمدبن سعد در ترجمه زهراء از جزء هشتم از «طبقات» خود، و أیضاً در «طبقات» در باب ما قاله النبى فى مرضه، در مجلّد ثانى آورده‌اند. و ما اینک این خبر را با لفظ بخارى در آخرین ورقه از کتاب استیذان از جزء چهارم از «صحیح» او در اینجا مى‌آوریم: حدیث کرد براى ما موسى از أبوعوانه از فراس از عامر از مسروق که گفت: اُمّ المؤمنین عائشه براى ما روایت کرده و گفت: ما همگى زنان پیغمبر در نزد او جمع بودیم و هیچ یک از ما نبود که نباشد. در این حال فاطمه روى‌آورد و سوگند به خدا که راه رفتنش عین راه رفتن رسول خدابود. رسول خدا چون وى را دید، مرحبا گفت: آنگاه در طرف راست و یا چپ خود بنشاند. و سپس با فاطمه به طور پنهانى راز گفت. فاطمه گریه شدیدى کرد. چون رسول خدا وى را گریان یافت، براى بار دوم راز گفت و فاطمه بخندید. من از میان زن‌هاى رسول خدا به او گفتم: رسول خدا از میان ما همه زنان تو را اختصاص به راز داده است و در عین حال گریه مى‌کنى؟ چون رسول خدا برخاست، من از او پرسیدم: رازى که به تو گفت چه بود؟! فاطمه گفت: من راز رسول خدا را افشا نمى‌کنم! چون رسول خدا رحلت نمود من به او گفتم: به حقّى که من بر تو دارم، رازى که به تو گفت، چه بود؟! فاطمه گفت: اینک من به تو مى‌گویم. أما رازى را که در مرتبه اوّل گفت آن بود که جبرئیل در هر سال یکبار قرآن را بر من عرضه مى‌داشت و در این سال دو بار عرضه داشته است و من چنین مى‌دانم که اجل من نزدیک شده است، پس اى فاطمه خود را به خدا بسپار و صبر را پیشه کن، زیرا که من سلف خوبى بودم و براى تو هستم! فلهذا من گریه کردم گریه‌اى را که تو دیدى. رسول خدا چون مرا گریان دید براى مرتبه دوّم به من راز گفت و چنین فرمود: یا فاطمة ألاترضین أن تکونى سیدة نساءالمؤمنین، او نساء هذه الاُمة؟! و من خندان شدم. باید دانست که این دو روایت را سید شرف‌الدین در کتاب دیگر خود که به نام «الکلمة الغرّاء» است در ص ٢٤٢ و ص ٢٤٣ ایضاً آورده است. [↑](#footnote-ref-15)
16. روضة الصفا» طبع سنگى، جلد دوم، باب رحلت رسول خداصلى اللَه علیه وآله. و نیز خواند میر در «حبیب السّیر» ج‌١، ص ٤١٩ تا ص ٤٢٢ حالات آن حضرت را در ایام مرض موت ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-16)
17. شیخ مفید در «امالى» طبع جامعةالمدرّسین ص ٤٩ و ص ٥٠ با سند متصل خود روایت مى‌کند از مروان بن عثمان که گفت: چون مردم با ابوبکر بیعت کردند على‌علیه السلام و زبیر و مقداد داخل خانه فاطمه‌علیها السلام شدند و از خروج امتناع نمودند. عمربن خطّاب گفت: اضرموا علیهم البیت ناراً «خانه را بر سرشان آتش زنید». زبیر با شمشیر بر آنها خروج نمود. ابوبکر گفت: علیکم بالکلب «این سگ را بگیرید». همه متوجه زبیر شدند پاى زبیر بلغزید و روى زمین افتاد و شمشیر از دستش رها شد. ابوبکر گفت: شمشیر را به سنگ بزنید، آنقدر آن را به سنگ زدند تا شکست. و على بن ابیطالب‌علیه السلام از منزل بیرون آمده و به سمت عالیه روان شد (نواحى اطراف مدینه را از قراء و قصبات تا برسد به تهامه از جانب نجد عالیه گویند و اطراف پائین‌تر از آن را سافله نامند). در راه او را ثابت بن قیس بن شمّاس دیدار کرد و گفت: ما شأنک یا أباالحسن؟! «وضعیتت چطور است اى أبوالحسن؟!» حضرت فرمود: أرادوا أن یحرقوا عَلَىّ بیتى و ابوبکر على المنبر یبایعُ و لایدفع عن ذلک و لاینکره! «خواستند خانه ام را بر سرم آتش زنند، و ابوبکر بر روى منبر است و مردم با او بیعت مى‌کنند، و از آتش زدن خانه منعى نمى‌نماید و آ ن را ناپسند نمى‌دارد!» ثابت بن قیس به حضرت گفت: لاتفارق کفّى یدَک حتّى اُقْتَل دونک! «من دستم را از دست تو جدا نمى‌کنم تا در نصرت تو کشته شوم!» هر دو به مدینه برگشتند که دیدند فاطمه‌علیها السلام درِ خانه خود ایستاده است و خانه خالى است و هیچ یک از آن قوم در منزل نیست و مى‌گفت: لاعَهْدَ لى بقوم اسوأ محضراً منکم، ترکتم رسول اللَه‌صلى اللَه علیه وآله جنازةً بین أیدینا و قطعتم أمرکم بینکم لم‌تستأمرونا و صنعتم بنا ما صنعتم و لم‌تروا لنا حقّاً «من هیچ به یاد ندارم گروهى را که حضورشان و برخوردشان از شما زشت‌تر باشد! شما جنازه رسول خداصلى اللَه علیه وآله را بر روى دست ما گذاردید و امر امارت را خودتان در میان خود بریدید و قاطعانه تحکیم نمودید بدون آنکه از ما امیرى بخواهید (و یا با ما در این امر مشورت نمائید) و با ما این گونه عمل کردید که کردید و حقّى براى ما ندیدید.» [↑](#footnote-ref-17)